روز جنگ بدر، رسول الله صلی الله علیه وسلم به مشرکان که تعدادشان هزار نفر بود و مسلمانان که سیصد و نوزده نفر بودند، نگاهی انداخت.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که می گوید: روز جنگ بدر، رسول الله صلی الله علیه وسلم به مشرکان که تعدادشان هزار نفر بود و مسلمانان که سیصد و نوزده نفر بودند، نگاهی انداخت و رو بسوی قبله نمود و دست هایش را بلند کرد و پروردگارش را صدا زد و فرمود: «اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي، اللَّهُمَّ آتِ مَا وَعَدْتَنِی، اللَّهُمَّ إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعِصَابَةُ مِنْ أَهْلِ الإِسْلاَمِ لاَ تُعْبَدْ فِي الأَرْضِ»: «بار الها، وعده ات را عملی کن؛ بار الها، به وعده ات وفا کن؛ اگر این گروه از مسلمانان را هلاک کنی، روی زمین عبادت نخواهی شد». و همچنان رو به قبله، دستهایش بلند بود و از پروردگارش کمک می خواست تا اینکه ردایش از شانه هایش به زمین افتاد. در این هنگام ابوبکر نزدیک رفت و ردایش را برداشت و روی شانه هایش گذاشت و از پشت، دست به گردنش انداخت و گفت: یا رسول الله، دعا و درخواست از الله متعال کافی است. الله به وعده اش عمل خواهد نمود. در این باره الله متعال این آیه را نازل فرمود که: «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ» [الأنفال: 9] «[روز بدر را به یاد آورید؛] آنگاه که از پروردگارتان فریادرسی [و یاری] می خواستید و او [درخواستِ] شما را پذیرفت [و فرمود:] بی گمان شما را با هزار ملک که پیاپی فرود می آیند یاری می کنم». در نتیجه، الله متعال پیامبرش را با ملائکه یاری نمود. ابو زمیل می گوید: ابن عباس رضی الله عنهما به من گفت: در آن روز، یک مرد مسلمان به دنبال یک نفر از مشرکین می دوید؛ ناگهان صدای شلاق را از بالای سرش شنید و همچنین صدای اسب سواری را شنید که می گفت: ای حیزوم، بشتاب. آن مسلمان به مشرکی که جلویش قرار داشت نگاه کرد و دید که به پشت سر به زمین افتاد و اثری مانند ضربه ی شلاق روی بینی اش وجود دارد و چهره اش پاره شده و رنگ تمام چهره اش سبز شده است. آن مرد انصاری نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و ماجرا را برایش بیان نمود. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «صَدَقْتَ، ذَلِكَ مِنْ مَدَدِ السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ»: «راست می گویی،آن مدد و یاری آسمان سوم بوده است». در آن روز، مسلمانان هفتاد نفر از مشرکان را کشتند و هفتاد نفر را به اسارت گرفتند. ابو زمیل می گوید: ابن عباس گفت: بعد از به اسارت گرفتن اسیران، رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابوبکر و عمر فرمود: «مَا تَرَوْنَ فِي هَؤُلَاءِ الأُسَارَى»: «نظر شما درباره ی این اسیران چیست؟» ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا، آنان پسر عموها و خویشاوندان ما هستند؛ نظر من این است که از آنان فدیه بگیرید؛ چرا که باعث تقویت ما در برابر کفار می شود و چه بسا که الله متعال هم آنان را به سوی اسلام هدایت نماید. آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم به عمر بن خطاب فرمود: «مَا تَرَى يَا ابْنَ الْخَطَّابِ»: «ای فرزند خطاب، نظر تو چیست؟» عمر می گوید: گفتم: نه، یا رسول الله، سوگند به الله که نظر من مانند نظر ابوبکر نیست؛ نظر من این است که به ما اختیار دهی تا گردن شان را بزنیم؛ عقیل را در اختیار علی قرار دهی تا گردنش را بزند و فلان خویشاوند مرا در اختیار من قرار دهی تا گردنش را بزنم؛ زیرا اینها سران و بزرگان کفر هستند. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم به رأی ابوبکر تمایل نشان داد و به سخنان من تمایلی نشان نداد. عمر رضی الله عنه می گوید: فردای آن روز آمدم و دیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر نشسته اند و گریه می کنند. گفتم: یا رسول الله، به من بگو که تو و همراهت چرا گریه می کنید؟ اگر گریه ام بیاید، گریه می کنم. و اگر گریه ام نیاید، به سبب گریه ی شما، خود را به گریه می زنم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَبْكِى لِلَّذِى عَرَضَ عَلَيَّ أَصْحَابُكَ مِنْ أَخْذِهِمُ الْفِدَاءَ، لَقَدْ عُرِضَ عَلَيَّ عَذَابُهُمْ أَدْنَى مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ»: «به خاطر پیشنهاد دوستانت مبنی بر اینکه از اسیران فدیه بگیرم، گریه می کنم؛ عذاب آنان نزدیک تر از این درخت - اشاره به درختی نزدیک - به من عرضه گردید». و الله متعال این آیات را نازل فرمود که: «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (67) لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (68) فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) [الأنفال: 67 - 69] «برای

هیچ پیامبری سزاوار نیست که اسیرانی [از لشکر کفار] داشته باشد تا [زمانی که با ریختن خون آنها] در زمین کشتار بسیار به راه اندازد [تا به این وسیله دشمن را به وحشت بیندازد]. شما [مؤمنان، با گرفتن فدیه از اسیران بدر، ثروت و] کالای دنیا را می خواهید و الله آخرت را [برای تان] می خواهد؛ و الله شکست ناپذیرِ حکیم است. اگر در آنچه [از غنایم و فدیه ها که] گرفتید، حکم پیشین الهی وجود نداشت [و آن را برای تان حلال نکرده بود]، قطعاً عذابی بزرگ به شما می رسید. پس [اکنون] از آنچه غنیمت گرفته اید، حلال و پاکیزه بخورید و از الله پروا کنید. به راستی که الله آمرزندۀ مهربان است». و اینگونه الله متعال غنیمت را برای آنان حلال نمود.

[صحیح است] [به روایت مسلم]

روز جنگ بدر، رسول الله صلی الله علیه وسلم به مشرکان که تعدادشان هزار مرد بود و مسلمانان که سیصد و نوزده نفر بودند، نگاهی انداخت؛ ایشان که کم بودن یارانش را نسبت به مشرکین مشاهده می نمود، رو به قبله نمود و دست هایش را بلند کرد و با صدای بلند شروع به دعا نمود و فرمود: «اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي، اللَّهُمَّ آتِ مَا وَعَدْتَنِي، اللَّهُمَّ إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعِصَابَةُ مِنْ أَهْلِ الإِسْلاَمِ لاَ تُعْبَدْ فِي الأَرْضِ»؛ یعنی: پروردگارا وعده ای را که به من دادی محقق گردان و مسلمانان را بر کافران پیروز گردان، چرا که اگر این گروه از مسلمانان را هلاک کنی، هرگز در زمین عبادت نخواهی شد. و همچنان رو به قبله دست هایش بلند بود و از پروردگارش کمک می خواست تا اینکه ردایش از شانه هایش به زمین افتاد. در این هنگام، ابوبکر نزدیک رفت و ردایش را برداشت و روی شانه هایش گذاشت و از پشت، دست به گردنش انداخت و گفت: یا رسول الله، دعا و درخواست از الله متعال کافی است؛ الله به وعده اش عمل خواهد نمود. در این باره الله متعال این آیه را نازل فرمود که: «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ» [الأنفال: 9] «[روز بدر را به یاد آورید؛] آنگاه که از پروردگارتان فریادرسی [و یاری] می خواستید و او [درخواستِ] شما را پذیرفت [و فرمود:] بی گمان، شما را با هزار ملک که پیاپی فرود می آیند یاری می کنم»؛ یعنی آنگاه که به الله پناه آورده بودید و از او درخواست پیروزی و موفقیت می کردید و الله شما را اجابت نمود و با هزار ملک که پیاپی فرود می آیند یاری داد. سپس ابن عباس رضی الله عنهما خبر می دهد که: در آن روز، یک مرد مسلمان به دنبال یک نفر از مشرکین می دوید تا او را به قتل برساند؛ ناگهان صدای شلاق را از بالای سرش شنید و همچنین صدای اسب سواری را شنید که می گفت: ای حیزوم! بشتاب. مسلمان مذکور به مشرکی که جلویش قرار داشت نگاه کرد و مشاهده نمود که به پشت سر به زمین افتاد و اثری مانند ضربه ی شلاق روی بینی اش وجود دارد و چهره اش پاره شده است. آن مرد انصاری نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و ماجرا را برایش بیان نمود. و رسول الله صلی الله علیه وسلم به او خبر داد که آن سوارکار، ملکی از آسمان سوم بوده و حیزوم نام اسب این ملک بوده است. در آن روز، مسلمانان هفتاد نفر از مشرکان را کشتند و هفتاد نفر را به اسارت گرفتند. بعد از به اسارت گرفتن اسیران، رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابوبکر و عمر فرمود: با این اسیران چه کنیم؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله، آنان پسر عموها و خویشاوندان ما هستند؛ نظر من این است که از آنان فدیه بگیرید و آزادشان کنید؛ چرا که باعث تقویت ما در برابر کفار می شود و چه بسا که الله متعال هم آنان را به سوی اسلام هدایت نماید. و عمر رضی الله عنه گفت: نه، یا رسول الله، سوگند به الله که من با نظر ابوبکر موافق نیستم؛ نظر من این است که به ما اختیار دهی تا گردن شان را بزنیم؛ و هریک از ما خویشاوند خود را به قتل برساند؛ زیرا اینها سران و بزرگان کفر و گمراهی هستند. اما رسول الله صلی الله علیه وسلم به رأی ابوبکر تمایل نشان داد و به سخنان عمر تمایلی نشان نداد. روز بعد عمر رضی الله عنه آمد و رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر را در حالی مشاهده کرد که نشسته اند و گریه می کنند. عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله، به من خبر دهید که تو و همراهت به چه دلیل گریه می کنید؟ اگر گریه ام بیاید، گریه می کنم. و اگر گریه ام نیاید، به سبب گریه ی شما، حالت گریه به خود می گیرم و در گریه با شما شریک می شوم. بنابراین رسول الله صلی الله علیه وسلم به او خبر می دهد از این جهت می گرید که الله متعال بر کسانی که پیشنهاد گرفتن فدیه را قبول نموده اند، عذابی را عرضه نموده است و این عذاب نزدیک تر از این درخت است - و به درختی در نزدیکی خود اشاره نمود -. و الله متعال این آیات را نازل فرمود: «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (67) لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (68) فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) [الأنفال: 67 - 69]؛ یعنی: شایسته پیامبر نیست که وقتی با کافرانی می جنگد که به دنبال خاموش کردن نور الله و از بین بردن دینش هستند، تلاش کند تا آنان را اسیر نماید و آنان را نگه دارد تا از ایشان فدیه بگیرد؛ زیرا گرفتن فدیه در قبال از بین بردن شر آنان بهره بسیار کمتری بدست می دهد. و مادامی که آنها شرور و نیرومند هستند بهتر است که اسیر نشوند. اما چنانچه ضعیف گشته و شرشان از بین برود،

آنگاه اسیر نمودن و زنده باقی گذاشتن آنها ایرادی ندارد. سپس الله متعال اموالی را که بزور از کافران می گیرند، برای آنان حلال گردانید.

http://www.sunnah.global/hadeeth/fa/show/10555